



۲۰۱۶/۰۱/۲۵

دوکتور محمد ظاهر عزیز

سفیر سابق افغانستان در یونسکو و ایسیسکو

## پوهنتون مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی

تصمیم حکومت وحدت ملی جمهوری اسلامی افغانستان مبنی بر تأسیس پوهنتون جدید به نامی شاعر دانشمند و فیلسوف انسان دوست، یکی از درخشنده ترین ستاره های فروزان معنویت جهان اسلام، مولانا جلال الدین محمد بلخی- رومی با دولت دوست افغانستان، ترکیه در کشور زادگاه مولانا، قابل تقدیر و ستایش است.



تأسیس پوهنتون جدید به نام مولانا جلال الدین محمد بلخی- رومی نه تنها تقدیر از مقام والای این بزرگ مرد جهان اسلام که در سیر تاریخ ارتقای بشریت به صفت یکی از بزرگترین دانشمندان متفکر، انسان دوست و صاحب فرهنگ عالی و شخصیت دوست داشتنی از طرف همه فرهنگ ها در جهان بشریت ظهور نمود، محسوب می گردد، بل در حقیقت تقدیر از مقام دانش، فرهنگ صلح، انسان دوستی و پذیرش حق دسترسی به دانش، دانشی که فرزندان این کشور و کشورهای منطقه را به سوی حقیقت خواهی، انساندوستی، صلح و فرهنگ انسانیت رهنمایی نماید، می باشد. پوهنتون مولانا به صفت محل کسب دانش عالی و مرکز تحقیقات علمی، تسهیلات زیر را در کشور آماده می سازد:

۱- وسیله دسترسی برای کسب تعلیمات عالی در همه شقوق در کشور، کشوری که فرزندانش شدیداً به کسب دانش و تعلیمات عالی بهتر و بیشتر، ضرورت دارند.

۲- وسیله تحقیق و مطالعه بزرگ ادبی، شعر، افکار، فلسفه انسان دوستی و فرهنگ عالی مولانا نه تنها به منظور دسترسی به گنج علمی و فلسفی او بل برای شناسایی افکار و فلسفه انسانی، حقیقت گویی و فرهنگ بزرگ مولانا به کشور ما و مردم وطن که سخت به شناسایی، قبول و پذیرش افکار و فلسفه فرزند عالی مقام بلخ در جهت تکمیل شخصیت انسانی خود ما ضرورت داریم.

۳- یادگیری و تفهیم افکار و فلسفه مولانا جامعه ما را به قبول مطلبی راهنمایی می نماید که همه فرهنگ ها از همه جوامع کوچک و بزرگ صاحب ارزش و ستایش اند و هیچ فرهنگی از فرهنگ دیگر بالاتر و با ارزش تر نیست. تفهیم و تفهیم این حقیقت مردم کشور ما را به حقایق نیز راهنمایی می نماید که ما در کشور خود دارای تنوع فرهنگی صاحب قدر هستیم که تکیه گاه اصلی و واقعی همبستگی اجتماعی دموکراتیک هستند.

۴- وسیله دسترسی و تماس مراکز و مؤسسات علمی و تحقیقاتی پوهنتون مولانا به صدها مراکز و مؤسسات علمی جهان که همین حالا مصروف تحقیقات و مطالعه گنج ادبی، آثار، فلسفه و فرهنگ مولانا هستند و در این راه به نشر صدها مقاله، کتاب و اثر تحقیقی موفق گردیده اند.

۵- تماس و به این وسیله استفاده از پیشرفت های تدریسی و تحقیقات علمی پوهنتون های کشورهای بزرگ جهان و کشورهای منطقه خاصاً کشور دوست ترکیه در جهت ارتقای درجه علمی مؤسسات و استادان پوهنتون آینده مولانا. حالا می آیم به این مطلب که مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی چه کسی بود و به کدام مقام و بزرگی ادبی، فرهنگی و انسانی نایل گردیده که حرمت و ستایش جهانیان و بزرگترین سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) را نصیب گردید؟

### مرده بُدم زنده شدم گریه بُدم خنده شدم

### دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

سخن گفتن از عرفان، حالات خوصیات شعری عارف نامی جلال الدین محمد بلخی - رومی فراتر از کنجکاو و معمولی و یا جست و جوی معرفت ادبی مثنوی معنوی مولانا، این نابغه مشرق زمین است.

در حقیقت این همه غور، بررسی و ژرف اندیشی در این دور تاریخ بشریت بیش از پیش از هر چیز نشانه نیازی است که همه گان، در کشور ما، زادگاه مولانا، در محیط فرهنگی بزرگ او و در عالم بشریت که با ملاحظه حالات جهان امروز، در جست و جوی اخلاق، معنویت و انسانیت هستند، در خود احساس می کنند.

نیاز به شناخت یک شخصیت کم نظیر و والا و اتصال و پیوستگی به او، نیاز به شناخت و یا ورود به جهان اندیشه یکی از درخشنده ترین ستاره فرزان معنویت جهان اسلام، نیاز به شناخت منبع انواری که از هشتصد سال به این سو، در شرق و غرب، در دل ها و خانه های مشتاق مردمان هر کیش تابید و آنها را به نور معرفت، معنویت و اخلاق انسانی و عشق روشن ساخت و نیاز به منبع الهامات مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی که اشعار، اندیشه و اخلاق او را چنین دل انگیز، پر جذب و نیازمند ساخته است.

### آه چه بی رنگ و بی نشان که منم

### کی ببینم مرا چنان که منم

بلی هر کس، به منظور ارضای خاطر و ضرورت خود، در اشتیاق این است که مولانا به چه می اندیشیده؟ چگونه می اندیشیده؟ چه پیامی را برای بشریت به هدیه گذاشته است؟ و در این راه به کدام سر منزل رسیده؟ و در کجا مقام کرده است؟ و بالاخره ما، فرزندان و پیروان زبان و فرهنگ مولانا برای بهبود حیات معنویت و اخلاق خود، چگونه از اندیشه های او بهره می گیریم؟

به منظور رسیدن به اهداف و یا نیازهای فوق و یا نزدیک شدن به این مفاهیم، سی و سومین اجلاس کنفرانس علمی سازمان تعلیمی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) با توجه به بعد انسانی و جهانی، اخلاق و اندیشه های پرفضل و هنر والای ادب مولانا، پیشنهاد گرامیداشت خاطره هشتصد ساله تولد مبارک این بزرگوار را که افتخاراً از طرف اینجانب، زمانی که به صفت سفیر و نماینده دایمی افغانستان در یونسکو و ایسیسکو در خدمت کشورم بودم و نمایندگان

کشور های ترکیه و مصر، با پشتیبانی نماینده کشور ایران بعد از تصویب شورای اجراییه یونسکو، در آن مجمع ارائه شد، به اتفاق آراء پذیرد و به این ترتیب زمینه برگزاری مراسم بزرگداشت مولانا در کشور زادگاه او، افغانستان و در کشورهایی که مردم آن دیار ها با او زبان و فرهنگ مشترک دارند و یا از فیض اندیشه او بهره برده اند و مولانا را دوست دارند و به او احترام می نمایند، در سال ۲۰۰۷ میلادی فراهم شود که چنین شدالاتر این که به منظور گرامیداشت و ارج گذاشتن به مقام عالی انسانی مولانا و در جهت تکریم، ستایش و احترام این شاعر، عارف، فیلسوف و مفکر بلند آوازه جهان اسلام که برای عظمت و مقام انسان هدایای صاحب قدر به میراث سپرده است، مجمع یکصد و هفتاد و پنجمین اجلاس شورای اجراییه یونسکو (۴ الی ۲۱ میزان ۱۳۸۵) پیشنهاد اینجانب را برای نشر و اشاعه مدال خاص (طلا، نقره و برونز) بنام مولانا، به تصویب رسانید.

تصویب سهمگیری یونسکو در تجلیل از سالگرد مولانا از جانب کنفرانس عمومی این سازمان بزرگ بین المللی علم و فرهنگ و اشاعه مدال خاص از طرف یونسکو در جهت حرمت گذاشتن به مولانا در سال ۲۰۰۷ میلادی متضمن شناخت هویت، جایگاه، ارزش و مقام معنوی و فرهنگی مولانا، این بزرگ مرد جهان اسلام، در سطح بین المللی محسوب می گردد.

ضمناً این تصاویر نشان شناخت، تکریم و ستایش از افکار انسانی و خدمات بزرگ او به بشریت که در قید زمان و مکان نیست و متوجه همه جهانیان است می باشد. همشهریان زبان، فرهنگ و اندیشه او می باید به همین روش و حرمت از مقام علمی، فرهنگی و معنوی این شخصیت بزرگ و عزیز در هر زمان و در هر جایی که هستند شمع فروزان او را روشن نگهدارند.

تصمیم حکومت وحدت ملی را به منظور تأسیس پوهنتون به نام مولانا جلال الدین بلخی - رومی من اقدام نیک و حرمت به مقام مولانا می دانم و امیداست این تصمیم در زمان کوتاه به درستی و شایستگی عملی گردد.

مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولانای روم، در ششم ماه ربیع الاول سال ۶۰۵ هجری خورشیدی مطابق ۳۰ سپتمبر ۱۲۰۷ میلادی در بلخ که یکی از فرهنگستان ها و همچنان یکی از کانون های زبان دری بود، در یک خانواده پر فیض، با دیانت و دانشمند به دنیا آمد.

علت شهرت جلال الدین محمد بلخی به رومی طول اقامت وی در شهر قونیه که اقامتگاه اکثر عمر و مدفن اوست بوده، لیکن خود مولانا همواره خویش را از مردم بلخ شمرده و اهل زادگاه خود را دوست میداشته و از یاد آنان فارغ نبوده است.

پدر مولانا، بهاء الدین محمد بن حسین ملقب به سلطان العلماء مشهور به بهاء الدین ولد معروف به مولانای بزرگ بود، سلطان العلماء که در شهر بلخ مسند ارشاد داشتند، شهرت علمی او به اندازه ای بود که از همه اطرافیان بلخ جهت مشورت و حل مشکلات به او روی می آوردند.

به اتفاق تذکره نویسان، بهاء ولد به واسطه رنجش خاطر خوارزم شاه در بلخ مجال فرار ندید و ناچار هجرت اختیار کرد و با سه صد نفر از مریدان و معتقدان به قصد حج به جانب بغداد رهسپار گردید. زمانی که مولانا به نیشاپور رسید، با شیخ فرید الدین عطار ملاقات نمود، عده ای گویند که شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاء الدین آمد و در آن وقت مولانا جلال الدین محمد بلخی پسر چند ساله و کمتر از ۹ سال عمر داشت.

شیخ عطار کتاب اسرار نامه را که یکی از تألیفات خود عطار بود، به مولانا جلال الدین به هدیه داد و مولانا بهاء الدین را گفت: (زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند).

گفته اند که مولانا پیوسته اسرار نامه را با خود داشت. وقتی مولانا بهاء الدین به بغداد رسید، اکابر و بزرگان مولانا را تعظیم تمام کردند و لوازم احترام نسبت به آن بزرگوار به جای آوردند. مولانا و همراهان او بعد از گذراندن مناسک حج و زیارت مدینه منوره و یازده سال اقامت در ملاطیه و لارنده به خواهش سلطان علاو الدین کیقباد سلجوقی روم، به شهر قونیه که دارالملک بود رفت. شاه و امیران به زیارتش آمدند و از سر صدق دست ارادت در دامانش زده، در مراعات جانب او اهتمام به عمل می آوردند و به وعظش گوش می دادند و اهل روم از جان و دل به وی گرویدند.

مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی زمانی که هجده سال داشت در شهر لارنده به حکم پدر، گوهر خاتون دختر خواجه لالایی سمرقندی را به همسری اختیار کرد و دو پسر مولانا، به نام های بهاولدین، معروف به سلطان ولد و علاو الدین محمد از این وصلت به دنیا آمدند.

سلطان العلماء در سنه ۶۲۸ هجری خورشیدی زندگانی را بدرود گفت و به رحمت حق پیوست. مردم شهر در عزای او مجلس بزرگ بر پا کردند و سلطان علاو الدین یک هفته در مسجد جامع شهر مراسم دعا و فاتحه درست نمود. بعد از فوت پدر مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی زمانی که او بیست و چهار سال داشت، به خواهش پادشاه و امرا و اصرار مریدان به جای پدر بر مسند و عظم نشست و یک سال تمام مفتی شریعت بود.

مولانا از یکی از شاگردان پدرش، سید برهان الدین محقق که در قونیه آمده بود، علوم متعدد آموخت و شاگرد او شد، مولانا به رغبت تمام بر او بگروید و مدت نه سال سروکارش با سید برهان الدین بود. دو سال بعد از مرگ سلطان العلماء، مولانا برای تحصیل علوم اسلامی به جانب شام عزیمت کرد و بعد از تحصیل علوم اسلامی به نزد علمای بزرگ در شام رهسپار دمشق شد. علما و معارف شهر مقدمش را گرمی داشته و در مدرسه قدسیه به فراگرفتن علوم پرداخت. مولانا پس از هفت سال مسافرت، به قونیه بازگشت و به دستور سید برهان الدین به ریاضت پرداخته تا آن که نقد وجودش بی غش و تمام عیار بل سراپا نور گردید، زمانی که استاد او سید برهان الدین در سنه ۶۳۸ هجری خورشیدی به رحمت حق پیوست، مولانا در قونیه بر مسند ارشاد و تدریس متمکن گردیده به تربیت مستعدان همت گماشت، مریدان بسیار بروی گرد آمدند و پروانه وار در اطراف شمع وجودش می گردیدند و حضرت اش را پیشوای دین و مفتی شریعت و راهنمای طریقت می شناختند.

زمانی که مولانا سرگرم تدریس مدرسه بود و فتوای شرعی می نوشت و مردم به علوم ظاهر زهد و ریاضت او فریفته شده به خدمت و دعای وی تبرک می جستند که ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت بر آن جان پاک افگند، آن طوفان عظیم که این اوقیانوس آرام را متلاطم ساخت، شمس الدین محمد تبریزی، ژولیده پیری از پیروان صوفیه بود که نفس کرم و جاذبه قوی و بیان مؤثر داشت.

شمس تبریزی ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه رسید و در یک مجلس چنان مولانا را مجذوب و فریفته خود ساخت که منبر و محراب و حوزه درس و مسند ارشاد را رها کرده به شمس تسلیم شد.

مولانا پس از شناخت با شمس، روش خود را بدل ساخت و به جای قیل و قال مدرسه و اهل و بحث و جدل، گوش به نغمه جانسوزنی و ترانه دلنواز رباب نهاد، یا این که قبلاً شب تا به صبح در نماز بود و هر سه روز یکبار روزه می

گرفت، چیزی که مولانا را از همه رسیدگان جهان ممتاز می‌سازد، همین تحول روحانی است که در پیوستن به پیر تبریزی برای او پیش آمد.

در دست همیشه مصحف بود

در عشق گرفته ام چغانه

اندر ذهنی که بود تسبیح

شعر است و دو بی‌تی و ترانه

شاگردان، یاران، مریدان و حتی عوام قونیه با چشم‌های غرض‌آمیز به شمس‌الدین می‌دیدند و از تغییر روش مولانا خشمگین شدند، بالاخره شمس پس از شانزده ماه از گفتار و رفتار ایشان که او را ساحر و جادوگر می‌خواندند، رنجیده، بی‌خبر از دیگران، پنهان شد و برفت، مولانا در طلب شمس افتاد و پس از جست‌وجوی بسیار خبر شد که گمشده او در دمشق است. مولانا نامه و پیام متواتر فرستاد و غزل‌های سوزناک سروده، به خدمت شمس ارسال نمود.

بروید ای حریفان بکشید یار ما را      به من آورید آخر صنم گریز پا را

به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین      بکشید سوی خانه‌ی خوب خوش‌لقا را

برو ای دل‌سبک رو به یمن به دلبر من      برسان سلام و خدمت تو عقیق بی‌بها را

آن نامه‌های منظوم که قدیم‌ترین اشعار تاریخی مولاناست، در دل شمس اثر بخشیده متمایل گردید که بار دیگر عنان مهر به سوی آن عاشق دل‌سوخته بتابد، مریدان و یاران مولانا هم که در نتیجه غیبت شمس‌الدین و دلتنگی مولانا از فیض دیدار و حلاوت گفتار و ذوق تربیت او بی‌بهره مانده، مورد بی‌عنایتی شیخ خود واقع گردیده بودند، از کرده پشیمان گشته، خواهش بازگشت شمس را نمودند، مولانا فرزند خود سلطان ولد را به دمشق فرستاد و شمس به قونیه بازگشت.

آب زیند راه را حین که نگار می‌رسد

مژده دهید باغ را بوی بهار می‌رسد

راه دهید یار را آن‌مه‌ده چهار را

کز نور نور بخش او نور نثار می‌رسد

مولانا از دیدن شمس خاطرش چون گل‌شگفت، مریدان و یاران مولانا نیز پوزش‌ها کردند، مولانا چندی با پیر تبریزی صحبت داشته و گاهی هم با او به صحرا رفته و خوش‌شور و غوغائی داشتند، ولی رفته‌رفته باز مریدان و یاران مولانا و خواص و عوام قونیه در خشم آمده، بدگویی آغاز کردند، مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. به روایت سلطان ولد، پسر مولانا، چون مریدان، یاران و بسته‌گان مولانا به انتقام کمر بستند، پیر تبریزی از قونیه برکند و مصمم شد که چنان رود که دیگر خبرش هم به دور و نزدیک نرسد.

بعد از ناپدید شدن دوباره شمس، مولانا در جوش و خروش و میان امید و نوامیدی سرگردان بود و در آرزوی شمس می سوخت و قوالان را می فرمود تا سرود عاشقانه می گفتند و شب و روز به سماع اشتغال داشتند و بیشتر غزلیاتش در فراق شمس است.

مولانا که از بدگویی های یاران و مریدان و عوام افسرده خاطر شده بود و ضمناً در طلب شمس بود، برای یافتن پارگمشده رهسپار شام گردید. مولانا همچنان در دمشق مجلس سماع و رقص ساز کرد و پیوسته با فغان و زاری، شمس تبریزی را از هرکوی و برزن می جست ولی نمی یافت و اشعار غم انگیز می سرود.

چون کوشش مولانا به جایی نرسید، ناچار با جمع مریدان به قونیه بازگشت، اما بعد از چند سال بار دیگر روی به دمشق نهاده ماه ها را در شام به جستجو گذرانید، ولی این بار به صورت قطع از یافتن شمس ناامید گشت و به قونیه بازگشت، به قول سلطان محمد، اگر چه مولانا شمس را به صورت در دمشق نیافت، ولی به معنی در خود یافت، بعد از بازگشت در قونیه، مولانا به تربیت و اصلاح مردم پرداخت و به جدیت تمام به ارشاد مشغول شد.

مولانا که در علم و عرفان به مقام عالی رسیده بود، در حالی که او خود نیز به ارشاد و تربیت مصروف بود، پیوسته یکی از یاران نزدیک را به دستگیری و ارشاد انتخاب می نمود و بار اول صلاح الدین فریدون زرکوب قونوی را منصب شیخی و پیشوائی داد، اما یاران و پیروان مولانا به جز او هیچ کس را به پیشوایی قبول نمی کردند و شیخ صلاح الدین را که به گفته بعضی مرد بیسواد و در بازار قونیه به زرکوبی زندگی می نمود، برای دستگیری و راهنمایی سزوار نمی دیدند و بار دیگر فرمان مولانا را قبول نکردند و به دشمنی صلاح الدین پرداختند.

مولانا صلاح الدین را عنایت فرمود و به حدی بر او لطف نمود که پیوسته گان و فرزندان خود را فرمان داد تا دست نیاز در دامن وی زنند و از لطف زیاد بر صلاح الدین دختر وی را برای سلطان ولد عقد بست، صلاح الدین بعد از دو سال سخت مریض شد و در سنه ۶۵۷ هجری قمری وفات نمود.

بعد از فوت صلاح الدین، توجه مولانا به حسام الدین چلبی، معروف به ابن ترک معطوف شد و او را منصب شیخی داد، حسام الدین از نخبه مریدان مولا بود که در زهد و تقوا و معرفت دارای مقام بلند و در رعایت احکام شریعت بی نهایت محکم بود. مریدان هم پیشوایی چلبی را با کمال میل پذیرفتند و در پیشگاه او سر تسلیم نهادند. بهترین یادگار ایام صحبت مولانا با حسام الدین چلبی، نظام مثنوی معنوی است که یکی از شهرکاری های ادبی به زبان دری به شمار می رود و بزرگترین و عالی ترین اثر متصوفه اسلامی می باشد.

آورده اند که چلبی شبی در خلوت از مولانا درخواست کرد که کتابی به طرز منطق الطیر عطار یا الهی نامه سنائی (حقیقه) به نظم آرد. مولانا فی الحال از سر دستار خود ورقی بیرون کرد که هجده بیت از آغاز دفتر نخستین مثنوی بر آن نوشته بود و به دست او داد:

بشنو از نی چون حکایت می کند	از جدائی ها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوش حالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من      از درون من نجست اسرار من  
 سیر من از ناله من دور نیست      لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
 تن زجان و جان ز تن مستور نیست      لیک کس را دید جان دستور نیست  
 آتشست این بانگ نای و نیست باد      هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندر نی فتاد  
 جوشش عشق است کاندر می فتاد

جذب و کشش حسام الدین بار دیگر دریای طبع مولانا را به جنبش در آورد و شور و شوق دیگر داد. شب ها حسام الدین در محضرش می نشست و مولانا به بدیهه خاطر شعر می سرود و حسام الدین می نوشت. وقتی دفتر اول مثنوی به انجام رسید، همسر حسام الدین وفات نمود و شیخ حسام الدین را خیلی پریشان خاطر کرد و چون که طبع معراج مولانا مشترک نمی دید، دو سال در نظم مثنوی تأخیر افتاد.

صحبت مولانا با شیخ حسام الدین پانزده سال دوام داشت و یاران و مریدان نیز از صحبت آن بزرگوار فواید زیاد می بردند و به شوق تمام به خدمت هر دو مسابقت می ورزیدند. مولانا هم از زحمت ناقصان تا حدی آسوده خاطر و کرم صحبت با چلبی بود و شعر می سرود. یاران و مریدان هم پروانه وار گردد شمع، وجودش می گردیدند که ناگاه آن توانای عالم معنی مریض شد و در بستر افتاد.

طبیعیان کوشش زیاد نمودند، مولانا را از مرگ نجات دهند اما حکم خداوند (ج) این بود که مولانا به رحمت او برسد. آن بزرگ مرد عالم اسلام در نزدیکی غروب، روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری قمری در سن شصت و هشت سالگی به رحمت حق پیوست و یکی از روشن ترین چراغ فرهنگ در خانه مولانا خاموش شد، اما روشنی آن چراغ تا امروز در هر گوشه و کنار عالم بشریت دل ها را روشن نگهداشته و روشن افروز است. می گویند که در شب آخر حیاتش که مرض مولانا سخت شده بود، سلطان ولد هردم بیتابانه به سر پدر می آمد و مولانا این غزل را گفت:

رو سر بنه ببالین تنها مرا رها کن  
 ترک من خراب شب گرد مبتلا کن

مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی جهان فانی را ترک گفت و به خداوند (ج) ذات الهی که آرزوی رسیدن به پیوستن داشت، پیوست.

مولانا علاوه از هدایای عالی ادبی، شعری، درس عفت، انسانیت، اخلاق و معنویت به جامعه خود و به بشریت سپرد و همه را به اخلاقی که در ذات انسان باید جستجو گردد، رهنمون ساخت.

مولانا در پی دانش؛ دانشی که بشریت در نور آن با اخلاق معنوی و انسانی زندگی نماید بود. او به پروردگار یگانه عقیدت داشت، با پیروان دیگر ادیان لطف، محبت و دوستی می نمود و با این گفته همونوا بود که (من مثل تو نیستم و مثل تو دعا نمی توانم، اما من در کنار تو دعا می خوانم، برای یافتن حق، یعنی خدای واحد).

در جهان ما که جوامع و ملت های دارای عادات، اخلاق و ارزش های معنوی و مختلف وجود دارند، به تفاهم و قبول ارزش های دیگران و احترام به آنها که در رأس اخلاق انسانی است، نیز ضرورت دارند. ادبیات، اخلاق و معنویت که از مولانا به بشریت به هدیه رسیده است، جوامع انسانی را برای زندگی نیک با همی راهنمایی می نماید.

تاریخ بشریت ختم نشده است و ما در پایان تاریخ بشریت نیستیم، لذا بشریت به شناخت و ارزش های دیگران و آنچه مولانا ما هدیه گذاشته است، ضرورت شدید دارد.

با مراجعه هوشیارانه به مفاهیم فوق می توانیم حکم نماییم که تأسیس پوهنتون مولانا جلال الدین محمد بلخی - رومی در کشور زادگاه مولانا، ما را علاوه از دسترسی به علوم مورد نیاز امروز، حتماً به میراث اخلاق، معنویت و توصیه های انسانی مولانا نزدیکتر می سازد و تکراراً می نویسم که این اقدام حکومت وحدت ملی با ارزش و درحد ستایش کامل است، امید من اینست که موفق باشد.

در تشییع جنازه مولانا، مسلمانان قونیه از خورد و بزرگ حاضر شدند، یهودان و عیسویان آن شهر که صلح جویی و نیک خواهی وی را آزموده و دیده بودند، همراه با اهل اسلام شیون می کردند. زمانی که از یهودیان و عیسویان پرسیدند که شما را با مولانا چه تعلق بوده است؟ گفتند (اگر مولانا شما را شیخ، راهنما، پیشوا و مقتدی بود اما را هم همان بود. او در قلب ما حرمت بس بزرگ به جا مانده است).

شیخ صدرالدین ابوالمعانی محمد بن اسحق قونوی از بزرگان علمای تصوف و مشاهیر شاگردان شیخ محی الدین عربی، بر مولانا نماز گذارد و از شدت بی خودی و درد پس از سلام، از هوش برفت، جنازه مولانا را به حرمت تمام بر گرفته و در ارم باغچه در جایی که پدر بزرگوارش (سلطان العلماء) مدفون است به خاک سپردند.

گفته اند که قاضی سراج الدین ابوالثنا محمد بن ابوبکر ارموی که یکی از بزرگان علمای آن زمان بود، در برابر تربت مولانا این بیت های سعدی را خواند:

کاش آنروز که در پای تو شد خار اجل  
دست گیتی به زدی تیغ هلاکم بر سر  
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشم  
این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر